

28-09-2011

داود ملکیار



شاهدان به قاتل بودن صمد از هر گواهی میدهند

پیوست به کودتای نام نهاد شهید میوندوال

حدود هشت سال قبل روزی محمد ظاهر شالیزی (یک تن از اقاربم)، به من تلفون کرده گفت، که شب قبل در یک مهمانی از خانمی محترمی از خانواده علومی در مورد قتل میوند وال مطالبی را شنیدم که شخصاً از زبان صمد از هر شنیده بود. خانم علومی گفت، چیزهایی را که از زبان صمد از هر شنیدم واقعاً تکاندهنده بود. شالیزی شنیده گی هایش را برایم گفته و توصیه کرد که هر چه زودتر با این خانم موسفید و محترم مستقیماً تماس بگیرم و گفته هایش را یاد داشت کنم تا کم و کاستی در نقل قول صورت نگیرد. یکی دو روز بعد از آن من با این خانم محترمه تماس تلفونی گرفته و جریان را پرسیدم. خانم علومی قصه را همانطوریکه از شالیزی شنیده بودم، مختصراً بیان کرد و وعده کرد که به زودی مرا از نزدیک دیده و جریان را مفصل تر بیان خواهد کرد.

طی سالیان گذشته دو سه باری تماس گرفتم ولی موفق نشدم، که ایشان را از نزدیک ببینیم . تا اینکه به تاریخ بیست و ششم جنوری سال جاری موقعیکه برای اشتراک در مراسم فاتحه یکی از افغان های محترم به مسجد Mission Viyo در orange county جنوب کالیفرنیا رفته بودم، در وقت برآمدن از مسجد ، نزدیک دروازه خروجی، متوجه شدم که این خانم محترمه پهلوی راستم قرار گرفته و در حال خارج شدن از مسجد می باشد . به دو نفر اعضای فامیلم که مرا همراهی می کردند گفتم که در یک گوشه منتظر من باشند تا از این فرصت استفاده کرده و با این محترمه صحبت نمایم . وقتی نزدیک ایشان شدم خودم را معرفی کردم ، محترمه خانم علمی، با محبت و مهربانی اظهار خوشی کرده، گفتند که ضرورت به معرفی نیست . با اظهار معذرت گفتم ، گرچه محل مناسب برای صحبت طولانی نیست، اما اگر لطف بفرمایند و در گوشه صحن خارج مسجد زیر سایه درختی ایستاده و چند لحظه صحبت کنیم ممنون میشوم . چون ممکن است باز هم برای چند سالی این فرصت میسر نشود . پیشنهاد مرا با خوشی پذیرفت و چند قدم دورتر زیر سایه درختی توقف کردیم . پرسیدم لطف کنید همان قصه چند سال پیش را یک بار دیگر باز گو کنید .

خانم علمی جریان را چنین بیان کرد :

صرف چند ماهی از گرفتاری و شهادت میوندوال گذشته بود ، شبی در منزل احمد عیسی رئیس گمرکات هرات در شهر هرات مهمان بودیم . صمد از هر هم در جمله مهمانان بود . شاید مهمان اصلی بوده باشد . هر کسی در گوشه یی نشسته و با دوست و آشنای خود مصروف صحبت بود . صمد از هر با یک نفر دیگر بالای یک کوچ نشسته بود و با هم مصروف صحبت بودند . من در چوکی یک نفری که در عقب کوچ موقعیت داشت و پشت چوکی به پشت کوچ تکیه داشت نشسته بودم و پشتم بطرف آنها بود . صمد از هر که مشروب زیاد نوشیده بود و سرش بسیار گرم بود، راجع به کارروایی هایش در وزارت داخله قصه می کرد و بالاخره گپ به موضوع مرحوم میوندوال رسید . مطمئن نیستم که هم صحبت اش سوال کرد و یا خودش به آن موضوع شروع کرد . سخنانش پر از نفرت و بدبینی در مورد میوندوال بود . این گفتارش هچوقت یادم نمی رود که گفت :

سه نفر داخل اطاق او شدند، دو نفر دست ها و پاهایش را محکم گرفته و یک نفر او را خفه کرد، بعد از چند لحظه فکر کردیم که کارش تمام شده اما دو باره نفس کشید . آدم بسیار سخت جان بود . دوباره همان کار را تکرار کردیم . تا اینکه از حرکت ماند و دیگر شور نخورد .

این خانم محترمه با معذرت و خواستن عفو به گفتارش ادامه داده گفت :

نمی خواهم این کلمه از زبان من در مورد آن شهید گفته شود . اما صمد از هر کلمه (سگ جان) را استعمال کرد و من پیش تر نتوانستم آنرا بزبان بیاورم و در عوض سخت جان گفتم .

خانم علمی در ادامه گفت که با شنیدن این کلمات از زبان صمد از هر بسیار بی طاقت شدم و از جایم برخاسته و از مهمانی خارج شدم، صمد از هر و هم صحبت اش تا آخر متوجه من نبودند و من هم از ترس اوضاع خودم را به نفهمی زده و بعد از چند دقیقه صحبت با خانم ها از محفل خارج شدم.

از این خانم محترمه پرسیدم که چطور امکان دارد صمد از هر که شخص بسیار زرنگ معلوم می‌شود با وجود نشئه الکهول، چنین جریانی را حکایت کند و عواقب آنرا نسنجیده باشد؟

این خانم در جوابم گفت که در آن زمان آن‌ها مغرور و بالای اسپ مست سوار بودند. و هم چون کمونیستها می‌وندوال را خاین میگفتند، از بین بردن او برایشان کار انقلابی و شاید کار خوب بود و از گفتن آن ننگ نداشت. و هم ممکن نفر هم صحبتش همراز و حزبی خودش بوده باشد.

شنیدن این استدلال ساده از زبان این محترمه مرا به یاد نوشته یک جامعه شناس انداخت که گفته بود «انسانهای که قادر هستند هم‌نوع شان را به سادگی از بین ببرند، یکی از دلایل آن این است، که او را هم‌نوع خود نمی‌پندارند، او را حقیر و بی ارزش به حساب می‌آورند»

این جامعه شناس به طور مثال می‌گوید «روی همین دلیل است که قبایل آدم خور در جنگلهای آفریقا و یا آمازون می‌توانستند، یک محقق یا دانشمند غربی را که برای تحقیق حیوانات یا حشرات حیات شان را وقف میکردند، بکشند و یا حتی بعضاً بخورند. اگر او را معادل خود می‌پنداشتند و یا دانشمند تر از خود فکر میکردند، هرگز قادر به کشتن و یا خوردن او نمی‌بودند.»

گفته‌های این جامعه شناس واقعیت و عمومیت دارد. همانطوریکه ما در دیکتاتوریهای مذهبی و آخوندی دیدی که رقبای سیاسی شان را مباح الدم می‌پندارند، عاشقان کور «سوسیالیزم علمی» نیز مخالفین شانرا دشمن شعوری و طبقاتی و ضد خلقها و مناقع ملی و در نتیجه باز هم این بار «مباح الدم علمی» دانسته و برای از بین بردن شان خمی به ابرو نمی‌آوردند. معتقدین و شیفته گان این نوع نظامها در حالت hysteria که توسط نظام های تازه به قدرت رسیده بوجود میاید، هر که را مخالف بیندارند بدون کوچکترین بازخواست از بین میبرند. یک مثال برجسته آن اعدام محمد موسی شفیق و عده دیگر است که بدون کوچکترین سؤال و جوابی در دو هفته اول نظام کمونیستی خلق و پرچم از بین برده شدند. آنها را در وقتی به قتل رسانیدند که هنوز جزیی ترین صدای مخالفت بر علیه نظام نه از داخل و نه از خارج شنیده شده بود و خلق و پرچم با همکاری هم به تقسیم مقامهای دولتی مصروف بودند.

برمیگردیم به پایان صحبت خانم علمی که از ایشان خواهش کردم و اجازه ثبت ویدیوی خواستم. در جوابم وعده کرد که این کار را خواهد کرد اما اصرار کرد که فعلاً از نشر جزییات نام وی خود داری کنم. چون هنوز کسانی از ایشان در افغانستان کار میکنند، مبادا از دست کمونیستهای سابق که تعدادی مقام های خطرناک را هم دارند، ضرری ببینند. من با احترام به خواهش ایشان به همین نوشته اکتفا کردم و در آینده نزدیک خاطره و چشم دید شان را ثبت و ضم دیگر اسناد خواهم کرد.

هموطنان ما جمله پردازی های برائت جویانه صمد از هر و چند نفر شرکای جرم او را خواندند، هموطنانی هم جواب لازم وی را دادند. جای خوشبختی است که شاهد و سند برای عمل ظالمانه او بسیار وجود دارد. وجود شاهد و سند بود که صمد از هر را در خوف انداخته است.

در اینجا باید یک موضوع را با طلب پوزش از هموطنان خویش علاوه کنم که نشر باقی مانده مصاحبه‌ها و شواهد دیگر که محض بخاطر مشکل تخنیک‌ی سکتگی دید و برای مدتی به تأخیر افتاد، ادامه خواهد یافت .

داود ملک‌یار